

نوشتن درباره دانش آموزان چالش‌ها و دستاوردها داستان یک واقعه‌نگاری



اشاره

آنچه در پی می‌آید نمونه‌ای از شیوه و نتیجه واقعه‌نگاری از زبان یک معلم است که به گونه‌ای تجربی آثار این فعالیت را در روند ارتباط با دانش آموزان و نیز همراهی با آن‌ها در مسیر تربیت نشان داده است. مطالعه این متن در ادامه مطالعه مقاله «واقعه‌نگاری در طراحی آموزشی» که در همین شماره آمده، کامل‌کننده نگرش «روایت‌نگاری» است.

به او کمک می‌کردم راحت‌تر و با دلایل ملموس‌تری تکالیفش را انجام دهد.

در مورد دانش‌آموزی می‌نوشتیم که شیوه ابراز خشمش با سایر دانش‌آموزان تفاوت چشمگیری داشت و وقتی عصبانی می‌شد، داد می‌زد، بغض می‌کرد و می‌گفت از مدرسه متنفر است. او با مشت و لگد کوبیدن به میز و صندلی به خودش آسیب می‌زد.

در مورد دانش‌آموزانی می‌نوشتیم که هنگام نوشتن مداد را اشتباه در دست می‌گرفتند، وقتی می‌نوشتند دستشان می‌لرزید، کلمات را درست نمی‌نوشتند و برای نوشتن، دفتر خود

نوع برخورد و کدام شیوه تدریس ما احساس راحتی و حس بهتری را در آن‌ها ایجاد می‌کند. به مرور زمان در مورد دانش‌آموزانی که به هر دلیل وقت بیشتری را با آن‌ها می‌گذراندم، می‌نوشتیم. مثلاً در مورد دانش‌آموزی می‌نوشتیم که زیر میز قایم می‌شد و فقط زیر میز احساس امنیت می‌کرد و به همین دلیل من وقت بیشتری را با او زیر میز می‌گذراندم.

دانش‌آموزی بود که هر بار می‌پرسید: «چرا باید بنویسم؟» و من با تعریف کردن داستان و طراحی یک بازی جدید و گوش سپردن به صحبت‌هایش در مورد خاطرات و آرزوهایش،

در روزهای ابتدایی سال تحصیلی جاری، نوشتن درباره همه دانش‌آموزان (به صورت کلی) و اتفاقاتی که در کلاس و در مدرسه رخ می‌داد را شروع کردم. تقریباً در طول ساعت کاری مدرسه تمام اتفاقاتی را که می‌افتاد، می‌نوشتیم. برای مثال، از چگونگی آموزش مباحث درسی و رفتار دانش‌آموزان در هر زنگ کلاس و در زنگ‌های تفریح می‌نوشتیم. اینکه چه بخش‌هایی از درس برایشان کسالت‌آور است و کدام بخش برایشان سخت‌تر یا آسان‌تر. رفتار من و بقیه همکاران باعث بروز چه عکس‌العمل‌هایی در دانش‌آموزان می‌شود. کدام

ثبت مشاهدات به ما کمک می‌کند روند تغییرات دانش آموزان را ببینیم و متوجه تقویت یا تخریب روحیه پرسشگری آنان شویم

نوشتن درباره دانش آموزان باعث می‌شود ارتباط بیشتری با آن‌ها بگیریم، بیشتر با آن‌ها صحبت کنیم، حرف‌هایشان را گوش دهیم و علت برخی رفتارهایشان را از زبان خودشان بشنویم. در غیر این صورت، براساس حدس و گمان‌های خودمان (که احتمالاً بر ویژگی‌های شخصی منحصراً به فرد هر یک از ما مبتنی است) قضاوت ناعادلانه و نادرستی درباره دانش آموزان خواهیم داشت. چنین قضاوت‌هایی به برجسب زدن به دانش‌آموزانی منجر می‌شود که فقط «متفاوت» بوده‌اند. ما فراموش کرده‌ایم که هر کدام از دانش‌آموزان منحصراً به فردند. فراموش کرده‌ایم آن‌ها با ویژگی‌هایی متفاوت، با تربیت‌هایی متفاوت و با ارزش‌هایی مختلف که درون هر کدام نهادینه شده، در کلاس ما حاضر شده‌اند. ویژگی‌ها و ارزش‌هایی که ممکن است ما از آن‌ها شناخت درستی نداشته باشیم و با ارزش‌های شخصی ما (و نه ارزش‌هایی که باید در مدرسه رعایت شوند) متفاوت باشند.

پس از بازنگری و بازاندیشی در مشاهداتی که ثبت کرده بودم، به این باور رسیدم که مائیم که به رفتارها «معنا» می‌دهیم، رفتاری را با دید خودمان «خاص» تصور می‌کنیم، در صورتی که اکثر رفتارهای دانش‌آموزان عادی‌اند و شاید فقط در گنجینه رفتاری ما تازه باشند. این موضوع احتمالاً با دوره زمانی، اختلاف سن و شناختن دنیای امروزی دانش‌آموزان مرتبط است.

همچنین با بررسی متن‌های خودم متوجه جهت‌دار بودن آن‌ها شدم. برای رفع این مشکل از راهکار «جدا کردن احساس و توصیف» استفاده کردم. به این ترتیب در مورد هر دانش‌آموز احساسات شخصی‌ام را در یک برگه و مشاهداتم از رفتارهای او را روی برگه دیگری نوشتم. با این کار توانستم به شدت از سوگیری در رفتارهایم جلوگیری کنم. با این تجربه تصمیم گرفتم معلمان دیگر را تشویق کنم درباره هر دانش‌آموز به ثبت وقایع و توصیف او اقدام کنند تا احتمالاً با خواندن نظرات و متن‌های دیگران، به شناخت بیشتر و دقیق‌تری از دانش‌آموزانم دست پیدا کنم و برای حل مسئله یا شکوفایی یک توانایی راهکارهای بیشتری داشته باشم.

به نظرم نوشتن در مورد دانش‌آموزان شرایطی مهیا می‌کند که ما خودمان و کلاس درسمان را بهتر و از زاویه دیگری ارزیابی کنیم. مثلاً متوجه علاقه‌های دانش‌آموزانی شویم که در این سال تحصیلی هفت ساله شده‌اند. روش تدریس خود را به سمتی ببریم که کلاس برای دانش‌آموزان جذاب‌تر و مفیدتر باشد. مثلاً با ثبت مشاهدات دانش‌آموزان، متوجه شدم امروز ابرقهرمان‌ها برای بچه‌ها از جذابیتی وصف‌نشدنی برخوردارند و همه آن‌ها می‌خواهند ابرقهرمان باشند. به ذهنم رسید برای سال آینده از همین موضوع برای کلاس استفاده کنم و بخواهم همه ما با هم یک ربات کوچک بسازیم و به او شخصیت ببخشیم تا ما را در کلاس همراهی کند. این کار، هم این ایده را به دانش‌آموزان القا خواهد کرد که از همه ابرقهرمان‌ها قوی‌تر و تواناترند (چون آن‌ها را انسان‌ها می‌سازند)، و هم این احساس را در آن‌ها ایجاد می‌کند که ما (معلم‌ها) سعی داریم به دنیای آن‌ها نزدیک‌تر شویم و آن‌ها را می‌پذیریم. دستیابی به بینش‌هایی از این دست جز از طریق نوشتن برای من ممکن نمی‌شد.

ثبت مشاهداتمان به ما کمک می‌کند روند تغییرات دانش‌آموزان را ببینیم و متوجه شویم به چه میزان روحیه پرسشگری آن‌ها را تقویت یا تخریب کرده‌ایم. متوجه خواهیم شد، چه مهارت‌هایی را آموخته‌اند و چه مهارت‌هایی را باید آموزش می‌دادیم که از آن غافل شده‌ایم. مثلاً به دانش‌آموزی که خشم خودش را نمی‌شناخت، چه اندازه مهارت مدیریت خشم و پذیرفتن آن به عنوان یک احساس را آموخته‌ایم. به دانش‌آموزی که توانایی‌های خود را نشناخته است، چه اندازه کمک کرده‌ایم خودش و توانایی‌هایش را بیشتر درک کند. چه اندازه به دانش‌آموزان کمک کرده‌ایم توانایی‌های خود را باور کنند و به آن‌ها اطمینان داده‌ایم که می‌توانند کارهای بزرگ و کوچک خوبی انجام دهند و برای همین خودشان را دوست داشته باشند. کاری کرده‌ایم که خودشان را همان‌طور که هستند، با تمام خصوصیاتشان، بپذیرند یا با سرزنش و ملامت، تمام باورهای خوبی را هم که ممکن بود سال‌های بعد به دست آورند، از آن‌ها گرفته‌ایم.

را با زاویه‌ای نامناسب روی میز می‌گذاشتند. در مورد دانش‌آموزی می‌نوشتیم که به دلیل تغییر شهر سکونت، هم‌زمان با ورود به مدرسه، محیطش بسیار تغییر کرده و در پیدا کردن دوست دچار مشکل شده بود.

دانش‌آموزی که با افراد بزرگ‌تر از خودش ارتباط خوبی داشت و گذراندن وقت با افراد بزرگ‌تر را به بازی کردن با هم‌سن‌های خود ترجیح می‌داد.

در مورد دانش‌آموزی می‌نوشتیم که زنگ‌های تفریح یا از کلاس بیرون نمی‌رفت، یا اگر می‌رفت فقط با خودش بازی می‌کرد. سعی کردم به او نزدیک‌تر شوم و با دوست خیالی‌اش آشنا شوم تا برای بازی با دیگر دانش‌آموزان به او کمک کنم.

در مورد بازی‌های دانش‌آموزان در زنگ‌های تفریح می‌نوشتیم؛ بازی‌هایی که با هم طراحی می‌کردند و متأثر از کارت‌ها یا بازی‌های رایانه‌ای بودند که در خانه انجام می‌دادند. در مورد بازی‌ها و تأثیر آن‌ها روی دانش‌آموزان می‌نوشتیم؛ بازی‌هایی از قبیل تغییر شکل دادن و بازی‌های جنگی که بین ابرقهرمان‌ها شکل می‌گرفتند.

نوشتن در مورد دانش‌آموزان برایم چالش‌های زیادی داشت. درباره برخی دانش‌آموزان، بیشتر سعی کردم دید بقیه را در موردشان عوض کنم. این دانش‌آموزان به خاطر بعضی رفتارها و شاخصه‌هایی که داشتند، از نظر بقیه غیرعادی بودند. من تمام سعی خودم را می‌کردم که با روایتی «سو دار»، با این دید مبارزه کنم و آن‌ها را عادی نشان دهم. در واقع، یکی از علت‌هایی که بیشتر در مورد این دانش‌آموزان می‌نوشتیم این بود که می‌خواستیم در هر موقعیتی سندی داشته باشم تا ثابت کنم، رفتارهای آن‌ها (حداقل به عنوان یک پسر بچه هفت ساله) عادی است. این دقت و تمرکز من روی برخی دانش‌آموزان باعث شد به بقیه کمتر توجه کنم و در مورد رفتار و واکنش‌های دیگر دانش‌آموزان در موقعیت‌های متفاوت چیزی ندانم و هنگام نوشتن درباره آن‌ها دچار مشکل شوم. همین امر باعث شد تصمیم بگیرم، درباره دانش‌آموزان عادی نیز بنویسم و همه دانش‌آموزان را عادی ببینم تا بتوانم در مورد همه به یک میزان بنویسم.